

تغییر نظام سیاسی در طرح خاورمیانه بزرگ ایالات متحده

از منظر موازین بین المللی حقوق بشر

محمدحسین جلالی راد^۱، سهراب صلاحی^۲، مریم مرادی^۳

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۲/۲۵

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۹/۲۳

چکیده:

حقوق بشر، الزاماتی را فراروی دولت‌های عضو جامعه بین‌المللی قرار می‌دهد. نقض این الزامات، به تحقق مسئولیت بین‌المللی دولت و تحمیل ضمانت‌اجراهای مقرر می‌انجامد. رویه دولت‌های قدرتمند بعضاً در این راستا بوده است که تغییر نظام سیاسی می‌تواند یکی از این ضمانت‌اجراها باشد؛ امری که منجر به تقدم منافع سیاسی بر قواعد حقوقی می‌شود. مقاله حاضر، با بهره‌گیری از روش توصیفی-تحلیلی به ارزیابی تغییر نظام سیاسی در طرح خاورمیانه بزرگ ایالات متحده در پرتو موازین بین‌المللی حقوق بشر پرداخته و به این پرسش پاسخ می‌دهد که تغییر نظام سیاسی در طرح خاورمیانه بزرگ ایالات متحده تا چه اندازه با موازین بین‌المللی حقوق بشر سازگار است؟ هدف از این بررسی آن است که توجهات ناظر به منافع سیاسی را از دغدغه‌های راستین حقوق بشری تفکیک نماید. مقاله پس از ارزیابی، به این نتیجه نائل می‌شود که تغییر نظام سیاسی در پرتو الزامات حقوق بین‌الملل، از جمله موازین بین‌المللی حقوق بشر، مشروعیت نداشته و لذا طرح خاورمیانه بزرگ ایالات متحده ناقض این موازین است.

واژگان اصلی: ایالات متحده، تغییر نظام سیاسی، حاکمیت دولت، طرح خاورمیانه بزرگ، موازین بین‌المللی حقوق بشر.

۱. دانشجوی دکترای تخصصی حقوق بین‌الملل عمومی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد قشم، قشم، ایران

۲. استادیار گروه حقوق دانشگاه جامع امام حسین علیه السلام، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

salahi.sohrab@gmail.com

۳. گروه حقوق، دانشگاه آزاد اسلامی واحد قشم، قشم، ایران

مقدمه

مناسبات حقوقی دولت‌ها در جامعه بین‌المللی تا اندازه زیادی ریشه در منافع سیاسی آن‌ها دارد؛ لذا علی‌رغم اصل سنتی حاکمیت‌دولت‌ها در حقوق بین‌الملل، تمایل به تغییر سایر نظام‌های سیاسی از جانب برخی دول قدرتمند و ذی‌نفع، به واقعیت جامعه بین‌المللی امروز تبدیل شده است. البته نظام حقوق بین‌الملل حسب رسالت خود در جامعه بین‌المللی، نسبت به این واقعیت، بی‌تفاوت نبوده و ضوابطی کلی به‌منظور منع یا تحدید تغییر نظام سیاسی دولت دیگر مقرر داشته است. بخشی از این ممنوعیت‌ها و محدودیت‌ها در قالب نظام بین‌المللی حقوق بشر مقرر شده است؛ اگرچه نقش حقوق بین‌الملل بشردوستانه را نیز در این زمینه نمی‌توان از نظر دور داشت. چنین تعهداتی علاوه بر آن‌که جنبه ایجابی داشته و دولت‌ها را به رعایت، محترم شمردن و اقدام و می‌دارد، واجد جنبه‌ای سلبی هم هست که از دولت‌ها مطالبه عدم اقدام به اموری مشخص را داشته و از جنس ترک فعل است.

در دوره پس از جنگ سرد و به‌ویژه در فضای امنیتی حاکم بر جامعه بین‌المللی پس از یازده سپتامبر، سیاست خارجی ایالات متحده به این سمت‌وسو گام برداشت که به بهانه مقابله با تروریسم، به توسعه ارزش‌های مدنظر خود در میان سایر دولت‌ها پرداخته و حتی المقدور زمینه تغییر نظام سیاسی حاکم در دولت‌های هدف را فراهم آورد. در این راستا، منطقه خاورمیانه به مهم‌ترین هدف ایالات متحده تبدیل شد. به این منظور، طرحی موسوم به خاورمیانه بزرگ در اسناد امنیت ملی ایالات متحده تدوین شد که اصلاحات اساسی در منطقه خاورمیانه را بر سه پایه توسعه سیاسی، توسعه علمی - آموزشی و توسعه اقتصادی و با ابتناء بر حقوق بشر دنبال می‌کرد. این طرح با مخالفت تعدادی از دولت‌های این منطقه مواجه شد؛ با این وجود مخالفت‌های مزبور مانع از اجرایی شدن آن توسط ایالات متحده نشد. تحریک و تجهیز اتباع مخالف علیه دولت‌های هدف و در مواردی تشکیل و ساماندهی گروه‌های غیردولتی علیه دولت‌های مزبور، بخشی از این طرح بود تا به شیوه‌ای غیرنظامی، موجبات تزلزل و تغییر نظام سیاسی مربوطه فراهم آید. البته اجرای این طرح به توسل به ابزارهای غیرنظامی محدود نشده و اقدام نظامی یا مشارکت در اقدام نظامی توسط ایالات متحده را در دولت‌هایی چون افغانستان و عراق با هدف تغییر نظام سیاسی به دنبال داشت.

مقاله حاضر با روش توصیفی - تحلیلی و ابزار کتابخانه‌ای به ارزیابی امکان یا عدم امکان تغییر نظام سیاسی در طرح خاورمیانه بزرگ ایالات متحده از منظر موازین بین‌المللی حقوق بشر می‌پردازد تا توجیهاات ناظر به منافع سیاسی را از دغدغه‌های راستین حقوق بشری تفکیک نماید. پرسش اساسی در مقاله حاضر آن است که تغییر نظام سیاسی در طرح خاورمیانه بزرگ ایالات متحده تا چه

اندازه با موازین بین‌المللی حقوق بشر سازگار است؟ در مقام پاسخگویی به این پرسش، فرضیه مقاله پیش‌رو از این قرار است که تغییر نظام سیاسی حاکم و مستقر، حسب ضوابط نظام بین‌المللی حقوق بشر فاقد مشروعیت است؛ لذا طرح خاورمیانه بزرگ ایالات متحده، دستاویز موجّهی جهت تغییر نظام سیاسی نیست.

جنبه نوآورانه مقاله حاضر از آن جهت است که نسبت میان طرح خاورمیانه بزرگ ایالات متحده و موازین بین‌المللی حقوق بشر را از زاویه تغییر نظام سیاسی مورد واکاوی قرار می‌دهد. ادبیات موجود در خصوص پیشینه موضوع مقاله، حکایت از آن دارد که آثار برخی حقوقدانان به جنبه‌هایی از موضوع تغییر نظام سیاسی یا ابعادی از الزامات بین‌المللی حقوق بشر و یا طرح خاورمیانه بزرگ پرداخته‌اند، لکن تغییر نظام سیاسی را در چارچوب طرح خاورمیانه بزرگ و نسبت آن را با موازین بین‌المللی حقوق بشر واکاوی ننموده‌اند. برای نمونه، مقاله رضادهبانی‌پور و سیدباقر میرعباسی با عنوان «تغییر نظام سیاسی مصر (۲۰۱۱) در پرتو گفتمان جهانی شدن حقوق بشر» (۱۳۹۵) که از زاویه گفتمان جهانی حقوق بشر و با تأکید بر جهانی شدن صرفاً به تغییر نظام در مصر پرداخته و از طرح خاورمیانه بزرگ سخنی به‌میان نیاورده است؛ یا مقاله لیلیا رئیسی و مریم درخشنده با عنوان «نقش و جایگاه حقوق بشر به‌عنوان قدرت نرم در سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا» (۱۳۹۴) که اگرچه ابعاد حقوق بشری طرح خاورمیانه بزرگ را مدنظر قرار داده، لکن به مقوله تغییر نظام سیاسی در این طرح و تحلیل آن اشاره‌ای ننموده است؛ و یا مقاله حسین امیرعبداللّه‌یان با عنوان «ناکامی طرح خاورمیانه بزرگ و خیزش بیداری اسلامی در جهان عرب: مطالعه موردی بحرین» (۱۳۹۰) که موضوع را از حیث روابط بین‌الملل مورد مذاقه قرار داده و تبعاً نه به ابعاد حقوقی تغییر نظام سیاسی اشاره دارد و نه به موازین بین‌المللی حقوق بشر.

مقاله پیش‌رو، پس از بررسی تغییر نظام سیاسی در پرتو طرح خاورمیانه بزرگ ایالات متحده و بررسی کلیات این طرح در بخش اول، به تحلیل کلیات طرح خاورمیانه بزرگ و تغییر نظام سیاسی در پرتو این طرح از منظر موازین بین‌المللی حقوق بشر در بخش دوم می‌پردازد.

طرح خاورمیانه بزرگ ایالات متحده و تغییر نظام سیاسی

خاورمیانه یکی از مناطقی که امنیت آن نه تنها برای دولت‌های آن منطقه، بلکه برای قدرت‌های بزرگ از جمله ایالات متحده حائز اهمیت است. ایالات متحده با توجه به اهمیت ژئواستراتژیک و ژئواکونومیک منطقه خاورمیانه، تلاش جدی جهت حضور و تأمین منافع خود در این منطقه داشته است. از جمله منافع این دولت در خاورمیانه می‌توان به مواردی اشاره کرد: ۱- تضمین امنیت عبور انرژی از منطقه؛ ۲- تضمین امنیت و بقای رژیم اسرائیل؛ ۳- مقابله با تروریسم و بنیادگرایی در منطقه؛ ۴- انجام اصلاحات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در کشورهای منطقه در جهت تقویت دموکراسی، حقوق بشر و سایر ارزش‌های لیبرالی (قیاسوندی و ترکاشوند، ۱۳۹۶: ۱۷۴-۱۷۵). پیگیری منافع این دولت در خاورمیانه در مواردی به نقض حقوق بشر نیز انجامیده است؛ از جمله حمایت از سیاست‌های میلیتاریستی، گشودن بازار فروش سلاح و اعمال انواع تحریم‌ها (پیری و دیگران، ۱۴۰۱: ۱۰۳). در این راستا، آنچه به‌عنوان طرح خاورمیانه بزرگ شناخته می‌شود، در اوایل سال ۲۰۰۴ و در اولین سالگرد حمله نظامی آمریکا به عراق پا به عرصه‌ی وجود گذاشت.

این طرح در شرایطی به منصه ظهور می‌رسد که با فروپاشی شوروی سابق، نظم دو قطبی سیاسی و حقوقی حاکم بر جهان، دگرگون شده و ایالات متحده نیازمند ترسیم سیاست خارجی نوینی برای شرایط پس از جنگ سرد می‌شود. حادثه یازده سپتامبر بازنگری در سیاست خارجی ایالات متحده را ضرورت بخشید و سیاست خارجی آن بر تحولات خاورمیانه متمرکز شد (چهرآزاد، ۱۳۹۹: ۴۵). این واقعه موقعیت بی‌نظیری در برابر ایالات متحده قرار داد تا بتواند با معرفی تروریسم به‌عنوان دشمن درجه یک خود، آمریکا را از بحران معنایی که پس از فروپاشی شوروی گریبانگیرش شده بود، رها سازد. یازده سپتامبر زمینه را برای رفتار کاملاً سلطه‌گرایانه این دولت و استفاده از زور در سطح جهان آماده ساخت (Stanly, 2010: 124). طرح خاورمیانه بزرگ به‌طور خاص، واکنش ایالات متحده به یازده سپتامبر بود که البته مخالفانی در میان مقامات این دولت داشت. برای نمونه، حسب دیدگاه هنری هاید^۱، رئیس کمیته روابط بین‌الملل مجلس ایالات متحده، «مشکل اصلی ایالات متحده، نداشتن یک راهبرد بلند مدت است ... سقوط امپراطوری شوروی، ستون‌های سیاست‌گذاری خارجی ما را در هم ریخته و به نظر می‌رسد در جریان‌هایی قرار گرفته‌ایم که مقصد مشخص برای آن نمی‌توان ترسیم

^۱ Henry Hyde.

کرد» (فریزر، ۱۳۸۶: ۵). دلیل انتقاداتی از این قبیل را باید در این واقعیت جستجو کرد که طرح مورد نظر در راستای منافع ایالات متحده، حتی از تغییر نظام سیاسی دولت‌های دیگر نیز ابایی ندارد.

کلیات طرح خاورمیانه بزرگ ایالات متحده

طرح خاورمیانه بزرگ تعیین‌کننده راهبرد و منافع میان‌مدت و بلندمدت ایالات متحده در این منطقه است. منافع میان‌مدت این دولت، در چارچوب منافع حاصل از نفت و گاز و بهره‌مندی از فرصت‌های اقتصادی در خاورمیانه است. اهداف راهبردی و بلندمدت ایالات متحده از طریق اصلاحات اقتصادی و سیاسی و امنیتی دنبال می‌شود تا در نهایت، ادغام خاورمیانه را در نظام اقتصاد جهانی محقق کند (سیمبر، ۱۳۸۹: ۱۱۶). وفق این طرح، اولویت‌های توسعه خاورمیانه بزرگ عبارتند از: توسعه سیاسی از طریق تشویق و هدایت دولت‌ها به سوی مردم‌سالاری و حکومت‌های شایسته و مشروع، توسعه علمی و آموزشی به وسیله ایجاد جامعه‌ای فرهیخته و پیشرفته، توسعه اقتصادی از طریق ایجاد فرصت‌های اقتصادی، آزادسازی و خصوصی‌سازی اقتصاد (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۳: ۴۷۷). جدای از منافع میان‌مدت و بلندمدت ایالات متحده در این منطقه، وقایع پس از یازده سپتامبر و نقش ایالات متحده در مقابله با تروریسم در سطح جهان نیز از جهتی دیگر توجه این دولت را به خاورمیانه معطوف نموده است.

مفروض این طرح آن است که تروریسم در کل جهان از خاورمیانه سرچشمه می‌گیرد؛ زیرا در این منطقه حقوق بشر و حقوق زنان رعایت نمی‌شود، آزادی بیان، آزادی مذهب و اقتصاد بازار آزاد وجود ندارد و مردم در فقر زندگی می‌کنند؛ لذا احساس بی‌عدالتی کرده و دست به اقدامات تروریستی می‌زنند. بنابراین اگر اصلاحاتی توسط آمریکایی‌ها و با تغییر ارزش‌ها و دولت‌ها به وجود آید، تروریسم نیز که بعد از فروپاشی شوروی سابق، خطر اصلی تهدیدکننده جهان آزاد و جامعه آمریکا است، به مرور از بین خواهد رفت (سبحانی، ۱۳۸۵: ۱۹-۱۸). بنابراین طرح خاورمیانه بزرگ، مدعی بسط و نشر دموکراسی و آزادی به خاورمیانه، خاور نزدیک و شمال آفریقا (مجموعاً خاورمیانه بزرگ) بوده است. وفق این طرح، دولت‌های عربی به‌عنوان هسته مرکزی و دولت‌های ایران، افغانستان، پاکستان، ترکیه و اسرائیل به‌عنوان ممالک حاشیه‌ای مدنظر هستند. بر اساس این طرح، دولت بوش برخلاف دولت‌های گذشته ایالات متحده که همکاری با دولت‌های مستبد در جهان عرب و سایر مناطق را در اولویت قرار داده و ملت‌ها را قربانی می‌کردند، اینک در قالب انقلاب بوش و دکترین آزادی، به‌ظاهر مصمم می‌شود ریشه استبداد را برکند. در این طرح، هم اصلاحات سیاسی و

هم اصلاحات اقتصادی در مورد خاورمیانه پیش‌بینی شده است (واعظی، ۱۳۹۰: ۶۸). مبنای قانونی چنین اصلاحاتی به‌طور خاص، اسناد راهبرد امنیت ملی ایالات‌متحده بوده است.

وفق سند راهبرد امنیت ملی ایالات‌متحده (۲۰۰۲)، «... خاورمیانه بزرگ‌تر هنوز در کانون توجه جهان قرار دارد. از مدت‌ها قبل، بسیاری از دولت‌های خاورمیانه، از نبود آزادی در رنج به سر برده‌اند. سرکوب، همواره باعث افزایش فساد، اقتصاد نامتوازن یا راکد، انزجار سیاسی، تنش منطقه‌ای و افراطی‌گری مذهبی شده است ... اما مردم خاورمیانه دارای همان آرزوها و آرمان‌های سایر مردم جهان هستند: آزادی، فرصت، عدالت، نظم و صلح. این آرزوها امروزه در قالب جنبش‌های اصلاحی تبلور می‌یابند. ایالات‌متحده خود را متعهد می‌داند که از تلاش اصلاح‌طلبان برای ایجاد زندگی بهتر برای خود و مردمان منطقه حمایت کند ...» (The National Security Strategy of the United States of America, 2004: 8-9). طرح مزبور از آن جهت که مداخله در امور داخلی دولت‌های منطقه خاورمیانه به‌شمار می‌رفت، مورد انتقاد برخی دولت‌ها قرار گرفت.

پس از انتقادات تند دولت‌های عربی، طرح خاورمیانه بزرگ در اجلاس سران گروه جی ۸ در ژوئن ۲۰۰۴ در سی‌آیلند آمریکا مورد بازبینی قرار گرفته و به‌ظاهر تعدیل شد. در این اجلاس، به درگیری اعراب و اسرائیل که در طرح اولیه بوش به آن توجه نشده و سبب واکنش مقامات عرب شده بود، توجه ویژه‌ای صورت گرفت. همچنین این اجلاس، اصلاحات موفقیت‌آمیز را برخاسته از خود منطقه دانست، نه این‌که اصلاحاتی از بیرون بر دولت‌های منطقه تحمیل شود. مضافاً این‌که باید تنوع و نسبی‌گرایی فرهنگی کشورها به دیده احترام نگریسته شود (مرکز پژوهش‌های مجلس، ۱۳۸۶). در سال ۲۰۰۶، اصطلاح «خاورمیانه جدید» از سوی کاندولینزا رایس^۱ مطرح و جایگزین اصطلاح خاورمیانه بزرگ شد. با این وجود و علی‌رغم این تعدیل موضع ظاهری، اظهارات او و /بیهود اولمرت^۲ نخست‌وزیر اسرائیل، وجود یک نقشه «راه نظامی» را در خاورمیانه با محوریت غرب، اسرائیل و ایالات‌متحده تأیید می‌کرد. این پروژه عبارت بود از ایجاد بی‌ثباتی، هرج و مرج و خشونت در لبنان، فلسطین، سوریه، عراق، خلیج فارس، ایران و نیز مرزهای افغانستان که در کنترل ناتو قرار داشت. به‌گونه‌ای که ایالات‌متحده، بریتانیا و اسرائیل بتوانند نقشه خاورمیانه را مطابق اهداف ژئواستراتژیک خود طراحی کنند. به‌واقع در این طرح، تغییر، تخریب و پی‌ریزی مجدد دولت‌های

^۱ Condoleezza Rice.

^۲ Ehud Olmert.

خاورمیانه، به‌عنوان راه حل دشمنی‌ها در این منطقه در نظر گرفته شده است (ناظم الرعایا، ۱۳۸۶: ۸۸). لذا طرح خاورمیانه بزرگ چه در بدو پیدایش و چه در مرحله تغییر مقطعی ادبیات به خاورمیانه جدید، نمی‌توانست فارغ از تغییر نظام‌های سیاسی مخالف در منطقه خاورمیانه باشد. البته کلیات حاکم بر طرح خاورمیانه بزرگ، از جمله منافع و اهداف بلندمدت ایالات متحده در این منطقه، مقتضی آن بود که تغییرات مورد نظر به‌گونه‌ای مسالمت‌آمیز اجرایی شوند.

در این راستا، طرح خاورمیانه بزرگ در بدو امر با متأثر ساختن ساختارهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی دولت‌ها درصدد است تا از طریق دموکراتیزه کردن تحولات داخلی در این کشورها، به ایجاد نظم و ثبات در عرصه بین‌المللی بپردازد (حاجی یوسفی، ۱۳۸۵: ۱۱۱). این در حالی است که غالب نیروهای جهان اسلام، به دلیل مخالفت سکولاریزم با اسلام، موکداً با آن مخالفت نموده و نسبت به شالوده‌های هنجاری دموکراسی ابراز تردید کرده‌اند. در منطقه‌ای که دین منبع مهمی برای هویت شخصی و حتی اجتماعی افراد محسوب می‌شود، نتیجه برگزاری انتخابات آزاد، یا به قدرت رسیدن احزاب اسلام‌گرا است و یا اعطای نقش سیاسی پررنگ برای ایشان (فاست، ۱۳۸۹: ۲۵۴-۲۵۵). در نتیجه، تغییرات مدنظر ایالات متحده در قالب این طرح، به دشواری از مجاری مسالمت‌آمیز قابل تحقق بود. درست به همین دلیل بود که این دولت در مواردی از تغییرات مسالمت‌آمیز فراتر رفته و متوسل به تغییرات قهری غیرنظامی و بعضاً نظامی می‌شود. در این مقطع، تمسک به نهادهای حقوقی دفاع مشروع پیش‌دستانه، دفاع مشروع پیش‌گیرانه، مداخله بشردوستانه و مسئولیت حمایت توسط ایالات متحده، از آن جهت بود که توسل به زور را با اولویت‌های توسعه‌ای این دولت از جمله مردم‌سالاری و توسعه حقوق بشر سازگار نماید.

تغییر نظام سیاسی در طرح خاورمیانه بزرگ ایالات متحده

پس از ۱۱ سپتامبر و مقارن با پیدایش طرح راهبردی خاورمیانه بزرگ، ایالات متحده به قواعد حقوقی و تصمیمات سازمان‌های بین‌المللی چندان پای‌بندی نداشته و با رویکردی یکجانبه‌گرا و پیش‌گیرانه، به مقابله با تهدیدهای تروریستی و نظام‌های سیاسی که در جستجوی تسلیحات کشتار جمعی بوده‌اند، پیش رفته است؛ به‌گونه‌ای که گویا از قدرت بلامنازع خویش برای توسعه حقوق بین‌الملل استفاده می‌کند (Russell Mead, 2002: 336). حسب این طرح، رویه حقوق بین‌المللی ایالات متحده در این جهت سوق می‌یابد که به بهانه پیشگیری از اشاعه سلاح‌های هسته‌ای،

مقابله با انباشت و استفاده از سلاح‌های شیمیایی، منع توسل به سلاح‌های دارای قابلیت کشتار جمعی و مبارزه با تروریسم، نظم حقوقی پیشین در حوزه عدم توسل به زور را در راستای منافع و اقتضائات سیاست خارجی خود توسعه دهد (سیونگ یو، ۱۳۸۷: ۴۹۰). تحریم‌های یکجانبه نیز که متأثر از سیاست خارجی و منافع دولت تحریم‌کننده است، در مواردی با هدف واداشتن دولت هدف به تغییر سیاست‌های خود یا تغییر نظام سیاسی اعمال می‌گردد (علائی و زارعی، ۱۴۰۱: ۷۶). در مقام اجرای طرح خاورمیانه بزرگ، تغییر نظام سیاسی به بهترین پاسخ برای تهدید نظام-های سیاسی مخالف سیاست خارجی ایالات متحده تبدیل می‌شود. دموکراتیک‌سازی و گسترش لیبرالیسم در جهت به قدرت رساندن نظام‌های سیاسی هم‌سو در کشورهای هدف، در اجرای این طرح ضرورت می‌یابد (میلر، ۱۳۸۷: ۱۵۲). اسناد راهبردی ملی ایالات متحده نیز تغییر نظام سیاسی از این نوع را مورد تصریح قرار داده‌اند.

در بخشی از سند راهبرد امنیت ملی ایالات متحده (۲۰۰۲) آمده است «... ایالات متحده در پی ایجاد خاورمیانه‌ای متشکل از دولت‌های مستقل است که در صلح با یکدیگر زندگی می‌کنند و در بازارهای جهانی کالا، خدمات و عقاید، حضوری فعال دارند ... حکومت‌های مستبدی مثل ایران و سوریه که در داخل مردم خود را سرکوب و در بیرون از تروریسم حمایت می‌کنند، خوب می‌دانند که ایالات متحده همچنان پشتیبان مردم در برابر سوء حاکمیت آن‌ها است و در عراق، همچنان به حمایت از مردم عراق و عبور تاریخی آن‌ها از استبداد به دموکراسی کارآمد ادامه خواهد داد...» (The National Security Strategy of the United States of America, 2004: 11). این قسمت از سند مزبور به تغییر نظام سیاسی به صورت مسالمت‌آمیز و در پرتو الزامات دموکراسی و حقوق بشر اشاره دارد و دولت‌های هدف را به رعایت هنجارهای مشخصی از حقوق بین‌الملل فرامی‌خواند. با این وجود سند راهبردی مورد نظر به تغییر نظام سیاسی به صورت مسالمت‌آمیز محدود نشده و در مواردی گام فراتر می‌نهد.

مقابله با تروریسم و از میان برداشتن منابع تروریسم یکی از این موارد در سند راهبرد امنیت ملی ایالات متحده بوده است که صراحتاً تغییر نظام‌های سیاسی را در کانون توجه دارد: «... ما باید همراه با دیگران، تروریست‌ها را از عوامل بقای آن‌ها، محروم نماییم؛ یعنی همان پناهگاه امن، حمایت مالی و محافظتی که برخی دولت‌ها در اختیار آن‌ها قرار می‌دهند...» (The National Security Strategy of the United States of America, 2004: 12). از میان برداشتن عوامل

بقا و پناهگاه امن تروریست‌ها، با تغییر نظام‌های سیاسی حامی تروریسم ملازمه دارد و چنین تغییری غالباً از شیوه‌های مسالمت‌آمیز از جمله سازوکار دموکراسی و برگزاری انتخابات آزاد و الزامات حقوق بشری امکان‌پذیر نیست؛ به‌ویژه آن‌که مقابله با تروریسم در سیاست خارجی ایالات متحده پس از ۱۱ سپتامبر جنبه امنیتی می‌یابد.

در دوره جورج دابلیو. بوش، در کنار تهدیدات تروریسم، خطر سلاح‌های کشتار جمعی نیز به امنیتی‌شدن سیاست خارجی ایالات متحده کمک کرد. جهت‌گیری سیاسی - ایدئولوژیک ایالات متحده در دوره بوش، ریشه در خیزش معضلات امنیتی جدیدی داشت که به فاصله‌گیری این دولت از نهادهای بین‌المللی و گرایش آن به مداخلات یک‌جانبه و در صورت لزوم تغییر نظام‌های سیاسی می‌انجامید (Ikenberry, 2004: 83). سیاست کنترل تسلیحات ایالات متحده در این دوره، دربردارنده سازوکارهای نظارتی مختلفی است. دیپلماسی (اعم از تشویقی یا تنبیهی)، دفاع مشروع پیش‌گیرانه و دفاع مشروع پیش‌دستانه از جمله عمده‌ترین سازوکارهای نظارتی ایالات متحده بوده‌اند که همگی مستلزم دخالت فعال و آشکار در امور داخلی دولت‌های دیگر هستند. ایران، عراق، کره شمالی و لیبی دولت‌هایی هستند که به‌انحاء مختلف، متهم به تلاش برای ساخت تسلیحات کشتار جمعی بوده و به‌شدت در معرض اقدامات مداخله‌گرانه ایالات متحده و متحدین قرار داشته‌اند.

از سوی دیگر، به‌تبع توسعه حقوق بشر در گستره جهانی، ایالات متحده در تلاش است تا آن را نیز برای اجرای طرح خاورمیانه بزرگ به خدمت گیرد. خوانش آمریکایی از حقوق بشر، دربرگیرنده روح دموکراسی لیبرال است؛ لذا در تقارن با سایر اجزاء سیاست خارجی این دولت و طرح خاورمیانه بزرگ قرار گرفته و از شکل‌گیری تهدیدات تروریستی و توسل به سلاح‌های مشخص، پیشگیری می‌کند. لذا حقوق بشر از نظر ایالات متحده تا حدی اهمیت می‌یابد که در راه ترویج آن، مبادرت به هرگونه یک‌جانبه‌گرایی و اقدام پیش‌دستانه نظامی، نه تنها جایز بلکه ضروری است. درست به‌همین دلیل است که اتخاذ رویکرد یک‌جانبه‌گرایی در افغانستان و عراق، علاوه بر آن‌که به ضرورت‌هایی از جمله مقابله با تروریسم و پیشگیری از اشاعه سلاح‌های کشتار جمعی و ... مستند می‌شود، مستظهر به حمایت از حقوق بشر نیز هست (آقایی و براتی، ۱۳۸۹: ۲۸). لذا ایالات متحده به‌منظور تحقق طرح خاورمیانه بزرگ و منفعی که از اجرای این طرح دارد، از یک‌سو به ضرورت مقابله با تروریسم و سلاح‌های کشتار جمعی متمسک شده و از سوی دیگر به استفاده ابزاری از حقوق بشر و دموکراسی مبادرت می‌کند. این در حالی است که توسل به زور برای مقابله با تروریسم و تغییر نظام‌های سیاسی

به صورت قهری، خود مغایر حقوق بشر بوده و نقض غرض محسوب می‌شود. در نتیجه، رویه ایالات متحده در سطح بین‌المللی را بیشتر باید در راستای منافع ملی این دولت توجیه نمود؛ امری که در اسناد راهبردی ملی آن هم مورد تصریح قرار گرفته است.

سند راهبرد امنیت ملی ایالات متحده برای قرن جدید (دسامبر ۱۹۹۹)، منافع ملی این دولت را به سه دسته منافع حیاتی^۱، منافع ملی مهم^۲ و منافع بشردوستانه و سایر منافع^۳ تقسیم کرده است. حسب تصریح سند مذکور، در نقاطی که منافع حیاتی ایالات متحده در معرض مخاطره قرار گیرد، توسل به زور - حتی در صورت ضرورت به شکل یک‌جانبه - قطعی خواهد بود. به علاوه، از نیروی نظامی هم برای پیشبرد بهتر منافع ملی مهم و هم حمایت از منافع بشردوستانه و سایر منافع استفاده خواهد شد (National Security Strategy of the United States, 1999: 19-20). واضح است که توسل به زور و استفاده از نیروی نظامی، در وهله نخست، نظام سیاسی هدف و حاکمیت آن را تحت تأثیر قرار می‌دهد. در نتیجه، این قسمت از سند راهبردی ایالات متحده نیز تغییر نظام‌های سیاسی به صورت قهری را درون خود می‌پرورد. رویه اتخاذی ایالات متحده در دوره پس از یازده سپتامبر، تا اندازه‌ای ریشه در رویه این دولت در دوره جنگ سرد دارد.

در دوران جنگ سرد، جهان آزاد، دنیای کمونیستی را به اتهام تجاوز به حقوق بشر زیر سؤال برد. رفته رفته حقوق بشر مستمسکی برای سیاست خارجی ایالات متحده شد. جنگ ویتنام سبب شد این دولت برای مدتی نتواند به ریسمان حقوق بشر چنگ زند. از سال ۱۹۷۳ و خروج قوای ایالات متحده از ویتنام، مجدداً حقوق بشر در دستور کار وزارت امور خارجه آن دولت قرار گرفت. کارتر در آغاز مخالف بود که به دستاویز حقوق بشر، در امور سایر دول مداخله شود.^۴ ولی به تدریج تغییر عقیده داد و وزارت خارجه مدعی شد ایالات متحده نمی‌تواند به سرنوشت آزادی بی‌اعتنا باشد (موحد، ۱۳۹۲: ۴۱۳). در این فرایند، ایالات متحده غالباً منافع آمریکا را با ارزش‌های جهانی خلط می‌کند. از نظر بسیاری از سیاستمداران آمریکایی، آنچه برای ایالات متحده مناسب است، برای جهان نیز مناسب است. لذا چنانچه اختلافات ارزشی نتواند از طریق توافق بر هنجارهای مشترک بین‌المللی حل شود،

^۱ Vital Interests.

^۲ Important National Interests.

^۳ Humanitarian and other Interest.

^۴ به همین سبب به پیمان هلسینکی هم روی خوش نشان نمی‌داد.

سلطه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی جایگزین آن خواهد شد (Donnelly, 2007: 304-305). چنین مناسباتی که در طرح خاورمیانه بزرگ نیز محوریت دارد، علاوه بر آن که مستلزم مداخله در امور داخلی سایر دولت‌ها است، حسب مورد می‌تواند با تغییر نظام‌های سیاسی در سایر دول نیز همراه شود. بخش دوم مقاله حاضر به ارزیابی کلیات طرح خاورمیانه بزرگ و تغییر نظام سیاسی در پرتو این طرح، از منظر موازین بین‌المللی حقوق بشر می‌پردازد.

موازین بین‌المللی حقوق بشر و طرح خاورمیانه بزرگ ایالات متحده

تغییر نظام سیاسی در موارد نقض حقوق بشر نه در حقوق بین‌الملل معاهده‌ای، نه در حقوق بین‌الملل عرفی و نه در رویه قضایی بین‌المللی به رسمیت شناخته نشده است (جلالی راد و دیگران، ۱۴۰۰: ۱۰۱). طرح خاورمیانه بزرگ ایالات متحده از جهات مختلفی مغایر با حقوق بین‌الملل و نظام بین‌المللی حقوق بشر است. از یک سو، تحریم‌های یکجانبه موانع جدی جهت تحقق حق توسعه و رشد اقتصادی دولت‌های هدف فراهم می‌آورد که ناقض حقوق بین‌الملل است (فروغی نیا و دیگران، ۱۴۰۱: ۵۰). اما مهم‌ترین مغایرت این طرح با حقوق بین‌الملل، ملازمه آن با مداخله در امور داخلی سایر دولت‌ها است. این در حالی است که وفق بند ۷ ماده ۲ منشور ملل متحد (۱۹۴۵)، «هیچ‌یک از مقررات مندرج در این منشور، ملل متحد را مجاز نمی‌دارد در اموری که ذاتاً جزء صلاحیت داخلی هر دولتی است، دخالت نماید...» (U.N. Doc., 1945: 2(7)). اگرچه ظاهر این بند از منشور، به رابطه سازمان و دول عضو مربوط می‌شود، اما عدم مداخله در روابط دولت‌ها با یکدیگر را باید قاعده‌ای عرفی دانست که در سایر اسناد بین‌المللی نیز تصریح شده است. به عنوان نمونه، دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه بارسلون تراکشن (۱۹۷۰) مقرر می‌دارد «حقوق بین‌الملل متضمن این تعهد برای دولت‌ها است که از تجاوز بی‌جهت به صلاحیت دولت دیگر خودداری کنند» (ICJ Rep., 1970: Para. 36). در نتیجه، طرح خاورمیانه بزرگ، مستلزم مداخله دولت ایالات متحده در امور دولت‌های خاورمیانه است.

نکته دیگر در این طرح آن است که علاوه بر مداخله در امور دولت‌های خاورمیانه، در صدد الزام این دولت‌ها به سازوکارهای مشخص اقتصادی و موازین دموکراسی نیز هست. در این زمینه این پرسش مطرح می‌شود که آیا صرفاً مداخله در امور دولت‌های دیگر مغایر حقوق بین‌الملل است یا مجبور کردن آن‌ها به اقدامات مشخص نیز ممنوع است؟ حسب ماده ۳۲ منشور حقوق و

تکالیف اقتصادی دولت‌ها (۱۹۷۴)، «هیچ دولتی نمی‌تواند از اقدامات اقتصادی-سیاسی برای مجبور کردن دولت دیگر بهره برد» (GA/Res/3281, 1974: 32). نکته سوم قابل ملاحظه در طرح خاورمیانه بزرگ آن است که این طرح علاوه بر مداخله در امور داخلی دولت‌های خاورمیانه و وادار کردن آن‌ها به اتخاذ خط‌مشی‌های سیاسی و اقتصادی معین، با در نظر گرفتن تعهداتی برای آن‌ها از جمله خلع سلاح و عدم حمایت از گروه‌هایی که به‌زعم ایالات متحده تروریست تلقی می‌شوند، در امور بین‌المللی این دولت‌ها نیز مداخله می‌نماید. لذا پرسش دیگر آن است که آیا صرفاً مداخله در امور داخلی سایر دولت‌ها مغایر حقوق بین‌الملل است یا مداخله در امور بین‌المللی آن‌ها هم چنین وصفی دارد؟ مطابق قطعنامه ۲۱۳۱ مجمع عمومی (۱۹۵۶) «هیچ دولتی حق ندارد به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم به هر دلیلی در امور داخلی یا خارجی دولت دیگر مداخله کند...» (GA/Res/2131, 1956: 1). در نتیجه، از منظر حقوق بین‌الملل عمومی، طرح خاورمیانه بزرگ ایالات متحده از سه جهت فاقد وجاهت قانونی است: اولاً، به مداخله در امور داخلی دولت‌های خاورمیانه می‌انجامد؛ ثانیاً، مستلزم اجبار این دولت‌ها در امور معینی است؛ و ثالثاً، مداخله در امور خارجی این دولت‌ها را هم در پی دارد.

صرف‌نظر از مغایرت طرح خاورمیانه بزرگ ایالات متحده با حقوق بین‌الملل به‌طور عام، این طرح به‌طور خاص با نظام بین‌المللی حقوق بشر نیز مغایرت دارد که موضوع مقاله حاضر ارزیابی مغایرت اخیر، به‌ویژه از زاویه تغییر نظام سیاسی است. از این رو، در ادامه نسبت میان کلیات طرح خاورمیانه بزرگ و نظام بین‌المللی حقوق بشر از یک‌سو و نسبت میان تغییر نظام سیاسی در این طرح و نظام بین‌المللی حقوق بشر از سوی دیگر، مورد بررسی قرار می‌گیرد.

کلیات طرح خاورمیانه بزرگ و موازین بین‌المللی حقوق بشر

کلیات طرح خاورمیانه بزرگ ایالات متحده که در بخش نخست این مقاله مورد بررسی قرار گرفت، از جهاتی مغایر با موازین بین‌المللی حقوق بشر است. یکی از حقوقی که در میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی (۱۹۶۶) به رسمیت شناخته شده، حق تعیین سرنوشت است. بند ۱ ماده ۱ مشترک میثاقین، مقرر می‌دارد: «همه ملت‌ها حق تعیین سرنوشت دارند. به‌موجب این حق، آن‌ها وضعیت سیاسی خود را آزادانه تعیین نموده و توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خود را آزادانه تعقیب می‌کنند» (U.N. Doc., 1966: Art. 1). در طرح خاورمیانه بزرگ، اصلاحات سیاسی، اقتصادی و

اجتماعی در کشورهای منطقه، منوط به انتخاب آزاد ملت‌های خاورمیانه نشده است؛ بلکه چنین اصلاحاتی لزوماً در راستای تقویت دموکراسی، حقوق بشر و سایر ارزش‌های لیبرالی در نظر گرفته شده است؛ اگرچه، مردم در دولت‌های منطقه، چنین اصلاحاتی را مناسب وضعیت توسعه‌ای خود ندانند. لذا طرح خاورمیانه بزرگ، استلزامات حق تعیین سرنوشت را به مثابه یکی از حقوق بنیادین بشری، مطمح نظر قرار نمی‌دهد.

همچنین اعلامیه روابط دوستانه ۱۹۷۰، به تبع ماده ۱ مشترک میثاقین، مقرر می‌دارد «همه ملت‌ها حق دارند که آزادانه و بدون مداخله خارجی، وضعیت سیاسی خود را تعیین نموده و توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خود را دنبال نمایند» (A/Res/2625, 1970: Sec. 1). به موجب این اعلامیه مجمع عمومی، حق تعیین سرنوشت علاوه بر آن که حقی متعلق به ملت است، باید از تحمیل و مداخله سایر دولت‌ها نیز مصون باشد. این آورده مجمع عمومی به آن معنا است که توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی باید زائیده ملت باشد و نمی‌توان شکل معینی از توسعه را به اجبار به ملتی تحمیل کرد. لذا طرح خاورمیانه بزرگ که متضمن گونه‌های خاصی از توسعه سیاسی، توسعه علمی و توسعه اقتصادی است، صراحتاً مغایر با حق تعیین سرنوشت و شرایط آن در دیدگاه مجمع عمومی تلقی می‌شود.

عدم توجه به باورهای فرهنگی و مذهبی مردم منطقه خاورمیانه، ایراد جدی دیگری است که طرح آمریکایی خاورمیانه بزرگ با آن دست در گریبان است. امروزه نسبی‌گرایی فرهنگی حقوق بشر از جمله مهم‌ترین مبانی نظری حقوق بشر است که در مقابل جهان‌شمولی حقوق بشر مد نظر قرار گرفته و با اقبال دولت‌های در حال توسعه مواجه شده است. از زمان اعلامیه حقوق بشر و شهروند فرانسه (۱۷۸۹) تا اعلامیه جهانی حقوق بشر (۱۹۴۸)، عمده اسناد بین‌المللی حقوق بشر با ادبیاتی جهان‌شمول و لیبرال تنظیم شده بودند. حتی پس از این دوره نیز اسناد بین‌المللی حقوق بشر از غلبه جهان‌شمولی و لیبرالیسم‌رهای نیافتند^۱. تمایل ذاتی لیبرالیسم، توسعه منافع خود به همه بوده است؛ لذا از

^۱ اعلامیه وین ۱۹۹۳ یکی از این اسناد است. بند ۵ بخش اول این اعلامیه مقرر می‌دارد: «حقوق بشر تماماً جهانی، جدایی‌ناپذیر، وابسته و عمیقاً مرتبط با یکدیگرند... اما ویژگی‌های منطقه‌ای و تنوع تاریخی، فرهنگی و مذهبی و نظام‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ناشی از آن ویژگی‌ها را نمی‌توان نادیده گرفت. با وجود این تنوع، دول موظف به ارتقاء و حمایت از تمامی حقوق و آزادی‌های بنیادین هستند» (U.N. Doc., 1993: 5). به این ترتیب حتی در اعلامیه‌های تنوع فرهنگی نیز جهان‌شمولی نقش غیر قابل انکاری دارد.

پذیرش مقتضیات فرهنگی یا حقوق گروهی، اکراه داشته و چنین ادعاهایی را دستمایه‌ای برای استثناء، تبعیض و ستم بر گروه‌های خاص می‌پندارد (Sadurski, 2012: 126). این ایده مخالفت با یافته‌های خود را برنتابیده و در پی نوعی خودبرترانگاری و پدرسالاری است.

نظر به یکجانبه‌گرایی لیبرالیزم، در عمل، انعطاف‌پذیری حقوق بشر و به رسمیت شناخته شدن تنوع فرهنگی، جهان‌شمولی آن را در ورطه ناکارآمدی قرار داد (الهی، ۱۳۸۴: ۶۶۶). لذا نسبی‌گرایی فرهنگی حقوق بشر از آغاز پیدایش، محتوای اسناد بین‌المللی را نوعی مداخله قدرت‌های غربی در دیگر دولت‌ها و طرح امپریالیزم غربی تلقی می‌نماید. مطابق این دیدگاه، اسناد بین‌المللی حقوق بشر مجموعه قواعدی مبتنی بر فلسفه و فهم غربی از حقوق بشر است (Kabasakal Arat, 2006: 419). چنین انتقاداتی در فرایند تدوین اسناد بین‌المللی حقوق بشر نیز کمابیش مطرح گردیده بودند. به‌عنوان نمونه، در جریان تدوین اعلامیه جهانی حقوق بشر، شورای اجرایی اتحادیه آمریکایی انسان‌شناسی در سال ۱۹۴۷ بیانیه‌ای در مخالفت با پیش‌نویس اعلامیه جهانی حقوق بشر تهیه نمود و آن را به کمیسیون حقوق بشر ملل متحد ارائه داشت. بیانیه مزبور، اعلامیه جهانی را شکل نوینی از امپریالیزم تلقی و به این چالش اساسی اشاره می‌کرد که چگونه می‌توان آن را قابل اعمال بر همه دانست، درحالی‌که صرفاً اعلان ارزش‌های غالب دول اروپای غربی و آمریکا است (Engle Merry, 2003: 56). با این وجود، دیدگاه اتحادیه آمریکایی انسان‌شناسی به‌عنوان دیدگاهی دانشگاهی و متعلق به جامعه مدنی، در موضع رسمی ایالات متحده جایی نداشته و ادبیات دیپلماتیک این دولت، مسیر متفاوتی در پیش گرفت؛ مسیری که مبتنی بر جهان‌شمولی حقوق بشر و توسعه این حقوق در میان همه ملت‌ها صرف نظر از تفاوت‌های آن‌ها بود. توسعه‌های سه‌گانه سیاسی، علمی و اقتصادی در طرح خاورمیانه بزرگ نیز بر اساس همین خوانش جهان‌شمول از حقوق بشر طراحی شده و نسبی‌گرایی فرهنگی ملل مختلف را لحاظ ننموده است.

گذشته از غلبه جهان‌شمولی حقوق بشر در مواضع دولت‌های غربی و در تدوین اسناد بین‌المللی حقوق بشر، مشکل دیگر نظام بین‌المللی حقوق بشر از نگاه دولت‌های در حال توسعه آن است که هیچ‌کدام از نهادهای بین‌المللی حقوق بشر، طی فرایندی دموکراتیک تکوین نیافته‌اند؛ بلکه غالباً برآمده از سلطه نظام سرمایه‌داری اند (الهی، ۱۳۸۴: ۶۶۷). اقتدار نظام بین‌المللی حقوق بشر منوط به ارتباط آن با اهداف نظم‌بازار است. این درحالی است که تمامی جهان در حال حاضر از مفهوم حقوق بشر استقبال می‌کنند، اما مفهوم نظم‌بازار با چنین اقبالی مواجه نیست؛ زیرا نظم‌بازار بستری فراهم می‌آورد که در آن

حقوق بشر نقض می‌شود (Tony, 2005: 1058-1067). به‌دیگرسخن، حقوق بین‌الملل از یک‌سو، ارتقاء حقوق بشر را تعهدی برای جامعه بین‌المللی در کلیت آن می‌انگارد و از سوی دیگر، طیفی از قواعد و نهادهای بین‌المللی در این نظام حقوقی برگرفته از نظام اقتصادی بازار آزاد است. در توجیه این تعارض تنها می‌توان قائل شد که هدف این نظام، بسط و توسعه و تحمیل معیارهای خود به‌دیگر نقاط جهان است؛ چه معیارهای حقوق بشری و چه معیارهای تجارت جهانی و اقتصاد بازار (موسوی-میرکلائی، ۱۴۰۱: ۱۸۹).

ایالات متحده ساختارهای ضعیف و شکننده اقتصادی در خاورمیانه را خاستگاه اصلی تروریسم و عدم توسعه حقوق بشر در این منطقه تلقی کرده و از این رو است که سیاست اقتصادی بازار محور را در طرح خاورمیانه بزرگ دنبال می‌کند (رئیس و درخشنده، ۱۳۹۴: ۲۲۳). پیش‌بینی منافع میان‌مدت ایالات متحده در طرح خاورمیانه بزرگ که در چارچوب منافع حاصل از نفت و گاز و بهره‌مندی از فرصت‌های اقتصادی در خاورمیانه معنا می‌یابد، مؤید رویکرد نظام سرمایه‌داری و اقتصاد بازار در این طرح است که فارغ از تعلق منابع انرژی به دولت‌ها و ملت‌های منطقه خاورمیانه دنبال می‌شود. تحقق سیاست ادغام خاورمیانه در اقتصاد جهانی در این طرح، گواه دیگری بر این مدعا است. دنبال نمودن فرصت‌های اقتصادی، آزادسازی و خصوصی‌سازی اقتصاد در طرح خاورمیانه بزرگ، تردیدی باقی نمی‌گذارد که بخشی از این طرح در راستای نظام سرمایه‌داری و الگوهای اقتصاد بازار بوده است. درست به همین دلیل است که معیارهای حقوق بشری مدنظر دولت‌های در حال توسعه و ملت‌های خاورمیانه در این طرح لحاظ نشده است.

این وضعیت به‌ویژه پس از ۱۱ سپتامبر، با نفوذ امنیت‌محوری در حقوق بین‌الملل همراه شد؛ تا آن‌جا که حقوق بشر به‌عنوان استثنایی بر امنیت بین‌المللی نمایان شد. در این دوران، حقوق بشر به‌نحو فزاینده‌ای با ملاحظات امنیتی در ایالات متحده عین گشت. قاعده‌سازی‌ها به‌منظور مقابله با تروریسم، جایگزین الزامات حقوق بشری همچون ممنوعیت شکنجه^۱ شد (Vilgoen, 2011: 208). توسعه نگاه امنیتی پس از جنگ سرد و به‌ویژه پس از یازده سپتامبر در طرح خاورمیانه بزرگ ایالات متحده نیز برجسته است؛ به‌ویژه آن‌که مستند حقوقی این طرح در نظام حقوقی ایالات متحده، اسناد راهبردی

^۱ حال آن‌که شکنجه در حقوق بین‌الملل حداقل از ۱۹۶۶ در قالب میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی و از ۱۹۸۴ به‌موجب کنوانسیون منع شکنجه و سایر رفتارها یا مجازات‌های خشونت‌آمیز، غیرانسانی و خوارکننده، به‌عنوان کنوانسیون مستقل، منع شده است (U.N. Doc., 1984: Art. 1).

امنیت ملی این دولت بوده است. این قید در اسناد راهبردی مزبور که در نقاطی که منافع حیاتی ایالات متحده در معرض مخاطره قرار گیرد، توسل به زور حتی به شکل یک‌جانبه قطعی خواهد بود، مؤید همین رویکرد امنیتی است. همچنین این رویکرد در توسعه سیاسی مندرج در این طرح نیز جایگاه ویژه‌ای یافت؛ تا آن‌جا که نقشه «راه نظامی» در خاورمیانه با محوریت غرب، اسرائیل و ایالات متحده به بخشی از این طرح تبدیل شد.

در مجموع، کلیات طرح خاورمیانه بزرگ از جهاتی مغایر با موازین بین‌المللی حقوق بشر است: اولاً، حق تعیین سرنوشت مردم خاورمیانه را به‌مثابه حقی بشری و مندرج در اسناد بین‌المللی رعایت نمی‌کند؛ ثانیاً، نسبی‌گرایی فرهنگی حقوق بشر را به‌عنوان مهم‌ترین مبنای نظری دولت‌های در حال توسعه، بر نتاییده و ارزش‌های بومی جوامع و ملت‌های منطقه خاورمیانه را واقعی نمی‌نهد؛ ثالثاً، با ابتناء بر اقتصاد بازار آزاد و نظام سرمایه‌داری، در صدد توسعه و تأمین منافع اقتصادی خود در این منطقه است و رابعاً، به شدت متأثر از امنیتی شدن حقوق بشر در فضای پس از یازده سپتامبر است. جالب است که تدوین و اجرای چنین طرحی در جامعه بین‌المللی از سوی ایالات متحده، مورد مخالفت نهادهای بین‌المللی حقوق بشر نیز قرار نمی‌گیرد؛ زیرا این نهادها نیز نه در مقام تکوین و نه در مرحله اجرا، فارغ از مناسبات نظام سرمایه‌داری و اقتضانات لیبرالیزم نبوده‌اند.

تغییر نظام سیاسی و موازین بین‌المللی حقوق بشر

همان‌گونه که در بخش نخست مقاله حاضر مطرح شد، تغییر نظام سیاسی یکی از مؤلفه‌های طرح خاورمیانه بزرگ ایالات متحده بوده است. امروزه موازین بین‌المللی حقوق بشر، نسبت به تغییر نظام سیاسی در دولت دیگر بدون اراده آن ملت، بی‌تفاوت نیست. تغییر نظام سیاسی دولت دیگر از منظر حقوق بین‌الملل، همواره مداخله در امور داخلی دولت مربوطه تلقی می‌شود. با این وجود چنین مداخله‌ای گاه با ابزارهای قهری غیرنظامی قابل تحقق است و بعضاً نیز مستلزم اقدام نظامی علیه نظام سیاسی هدف است. در نتیجه، موازین بین‌المللی حقوق بشر در این زمینه، علاوه بر اسناد حقوق بین‌الملل عام و اسناد بین‌المللی حقوق بشری، در اسناد بین‌المللی حقوق بشر دوستانه نیز مجال طرح و ابراز یافته‌اند.

از جمله اسنادی که به منع تغییر نظام سیاسی در حقوق بین‌الملل می‌پردازد، قطعنامه ۳۳۱۴ مجمع عمومی ملل متحد مصوب ۱۹۷۴ است. این قطعنامه اگرچه تعریفی از تجاوز ارائه ننموده و

صرفاً به ذکر مصداق بسنده می‌کند، اما تأکید بر آن دارد که اعزام دسته‌ها، گروه‌ها، نیروهای نامنظم یا مزدوران مسلح از جانب یک دولت به منظور انجام عملیات مسلحانه علیه دولت دیگر، چنان‌چه از شدت و گستردگی قابل توجهی برخوردار باشد، اقدامی تجاوزکارانه محسوب خواهد شد (GA/Res/3314, 1974). وقتی موارد مذکور که مقدمه تغییر نظام سیاسی (از نوع قهری نظامی) است، از جانب مجمع عمومی ملل متحد، اقدامی تجاوزکارانه و مغایر حقوق بین‌الملل به‌شمار می‌رود، به طریق اولی تغییر نظام سیاسی در حقوق بین‌الملل نمی‌تواند جایی داشته باشد. در نتیجه، نهادهای حقوقی مداخله بشردوستانه و مسئولیت‌حمایت که خاستگاه آن‌ها حمایت از حقوق بنیادین بشری بوده است، دارای این آستانه ضمنی هستند که به منظور تغییر نظام سیاسی دولت هدف صورت نگیرند. این در حالی است که طرح خاورمیانه بزرگ ایالات متحده که از خاستگاه حقوق بشری واقعی هم برخوردار نیست، تغییر نظام سیاسی را درون خود می‌پرورد. حمایت ایالات متحده از مردم در برابر سوء حاکمیت در حکومت‌های مستبدی مثل ایران و سوریه که در داخل، مردم خود را سرکوب و در بیرون از تروریزم حمایت می‌کنند، بخشی از طرح خاورمیانه بزرگ است که با تغییر نظام-سیاسی (حداقل از نوع قهری غیرنظامی) ملازمه دارد.

در میان اسناد حقوق بشردوستانه، مقررات لاهه (۱۹۰۷) و کنوانسیون‌های ژنو (۱۹۴۹) که در مقام تدوین حقوق بین‌الملل عرفی بوده‌اند، حتی تا آن‌جا پیش رفته‌اند که مداخله دولت اشغال‌گر در ساختارهای حاکمیتی دولت اشغال‌شده، باید حداقلی باشد. حسب ماده ۴۳ مقررات لاهه ۱۹۰۷ «... دولت اشغال‌گر باید تمام تدابیری را که در اختیار دارد، به کار گیرد تا نظم عمومی و امنیت را تا حد ممکن اعاده و تضمین نموده و حقوق لازم‌الاجرا در سرزمین اشغالی را محترم شمرد؛ مگر این که مطلقاً از این امر منع شده باشد» (U.N. Doc., 1907: Art. 43). ماده ۶۴ کنوانسیون چهارم ژنو ۱۹۴۹ نیز مقرر می‌دارد که «...حقوق کیفری سرزمین اشغالی باید لازم‌الاجرا باقی بماند... و محاکم سرزمین اشغالی باید در خصوص کلیه جرایم مشمول حقوق پیش‌گفته به کارکرد خود ادامه دهند...» (U.N. Doc., 1949: Art. 64). پاراگراف دوم این ماده، استثنائاتی را برای اجرای حقوق لازم‌الاجرا بر می‌شمرد؛ از جمله: تهدید امنیت دولت اشغال‌گر، موانع اجرای کنوانسیون چهارم ژنو از جمله ضرورت حمایت از جمعیت غیرنظامی و یا ضرورت حفظ حکومت در آن سرزمین. حتی در جریان مذاکرات و اقدامات مقدماتی تدوین کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو ۱۹۴۹، پیشنهاد مکزیک مبنی بر آن‌که اشغال‌گران حق داشته باشند به مقررات دولت اشغالی که ناقض معیارهای حقوق بشر

بین‌المللی است، مقرراتی اضافه کنند، رد شد (Final Record, 1949: 671). لذا تغییر نظام سیاسی در دولتی که موضوع اشغال نظامی است، نه به‌موجب مقررات لاهه، نه وفق استثنائات به‌رسمیت شناخته شده در کنوانسیون چهارم ژنو و نه در پرتو کارهای مقدماتی تدوین این کنوانسیون، قابل توجه نیست. وقتی تغییر نظام سیاسی در دولت اشغالی ممنوع باشد، به‌طریق اولی چنین تغییری در دولت‌های منطقه خاورمیانه که دولت‌هایی مستقل و برخوردار از حاکمیت هستند، مجاز نخواهد بود. با این وجود، از ملزومات طرح خاورمیانه بزرگ، مقابله با عوامل بقای تروریست‌ها و پناهگاه امن آن‌ها است و اشاره به دولت‌هایی دارد که مخالف سیاست‌های ایالات متحده در خاورمیانه بوده و از جانب این دولت متهم به حمایت و تأمین مالی تروریسم می‌شوند.

رویه قضایی بین‌المللی منع دیگری از حقوق بین‌الملل عام است که تغییر نظام سیاسی (حتی از نوع قهری غیرنظامی) دولت دیگر را مجاز نمی‌داند. دیوان بین‌المللی دادگستری در نظریه مشورتی خود با عنوان «آثار حقوقی احداث دیوار حائل در سرزمین فلسطین اشغالی»، بر این موضع تأکید می‌کند که اصل حق تعیین سرنوشت ملت‌ها، امروزه به‌منابه حقی عام‌الشمول برای ملت‌ها تلقی می‌شود و لذا وصف قاعده آمره را دارد (ICJ Rep., 2004: Para. 88). نسبت میان قاعده آمره و تعهد عام-الشمول آن است که آمره بودن ویژگی‌ها را همگانی بودن ویژگی تعهد است. علی‌رغم اشتراکات این دو مفهوم، همگانی بودن تعهدهای حقوق بشری با آمره بودن آن‌ها پیوند ندارد؛ صرفاً آن بخش از مقررات حقوق بشر از ویژگی آمره بودن برخوردارند که حقوق بنیادین بشر را بیان می‌کنند (میرموسوی، ۱۴۰۰: ۳۲). پیش‌تر اشاره شد که تحمیل الگوهای مشخص توسعه به‌موجب طرح خاورمیانه بزرگ، مغایر حق تعیین سرنوشت است. اکنون باید افزود که نقض حق تعیین سرنوشت نه تنها نقض تعهدی همگانی است، بلکه حسب دیدگاه دیوان، نقض قاعده‌ای آمره نیز هست. وفق ماده (۲) ۴۱ پیش‌نویس مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها، هیچ دولتی نمی‌تواند وضعیتی را به‌رسمیت شناسد که موجب نقض فاحش تعهدی از یک قاعده آمره حقوق بین‌الملل عام باشد؛ از جمله حق ملت‌ها به تعیین سرنوشت خود (U.N. Doc., 2001: Art. 41(2)). در نتیجه، چنان‌چه تغییر نظام سیاسی در پرتو طرح خاورمیانه بزرگ صورت گیرد، علاوه بر آن‌که حق تعیین سرنوشت ملت مزبور نادیده گرفته شده است، سایر دولت‌ها نیز دارای این تعهد حقوقی هستند که حکومت جدید را که موجودیت آن ناشی از سیاستی مداخله‌جویانه بوده است، به‌رسمیت نشناسند. مطابق ماده اخیر، چنان‌چه دولتی در مقام همکاری جهت اجرای طرح خاورمیانه بزرگ ایالات متحده، تغییر نظام سیاسی

را به رسمیت شناسد، هم در قبال ملتی که حق تعیین سرنوشت آن نقض شده و هم در برابر کل جامعه بین‌المللی، مسئولیت بین‌المللی خواهد داشت.

همچنین باید افزود اقتضای حق تعیین سرنوشت در نظام بین‌المللی حقوق بشر از هر دو جنبه ایجابی و سلبی مدنظر است. در تعهد ایجابی از دولت‌ها خواسته می‌شود به برخی اقدامات مبادرت نموده یا به برخی مطالبات پاسخ دهند؛ به بیان دیگر دولت‌ها در این حوزه تعهد به فعل دارند. برای نمونه دولت متعهد است حق تعیین سرنوشت ملت را از طریق برگزاری انتخابات واقعی تأمین نماید. در مقابل در تعهد سلبی، دولت‌ها مکلف به خودداری از ارتکاب برخی اعمال هستند و تعهد به ترک فعل دارند؛ مانند تعهد به عدم مداخله و عدم تغییر نظام سیاسی در دولت دیگر (فلسفی، ۱۳۹۶: ۱۶۹). بر این اساس، طرح خاورمیانه بزرگ ایالات متحده با تضمین به تغییر نظام سیاسی به صورت قهری غیرنظامی و نظامی، نه تنها در اجرای جنبه ایجابی حق تعیین سرنوشت و سایر حقوق بنیادین بشری ملت‌های خاورمیانه خلل ایجاد می‌کند، از جنبه سلبی نیز مستلزم نقض تعهد همگانی ایالات متحده به عدم مداخله و عدم تغییر نظام سیاسی است. لذا مسئولیت بین‌المللی این دولت در نظام بین‌المللی حقوق بشر، هم از جنبه نقض تعهدی ایجابی و هم از حیث نقض تعهدی سلبی قابل طرح است.

در مجموع، مطابق موازین بین‌المللی حقوق بشر، تغییر نظام سیاسی دولت دیگر، چه به صورت قهری غیرنظامی و چه از نوع قهری نظامی منع شده است. زیرا: اولاً، توسل به مقدمات تغییر نظام سیاسی از نوع قهری نظامی، چنانچه از مصادیق تجاوز باشد، مشروعیت ندارد؛ ثانیاً، استلزامات حقوق بین‌الملل بشردوستانه در دوران اشغال صراحت دارد که تغییر نظام حقوقی دولت اشغال شده مجاز نبوده و در نتیجه، تغییر نظام حقوقی و به‌طریق اولی تغییر نظام سیاسی در وضعیت‌های غیراشغال با ممنوعیت جدی تری مواجه است؛ ثالثاً، رویه قضایی بین‌المللی با قاعده آمره تلقی کردن حق تعیین سرنوشت، مجالی برای تغییر نظام سیاسی دولت دیگر باقی نگذاشته است؛ و رابعاً، چنانچه دولتی تغییر نظام سیاسی در دولت دیگر را به رسمیت شناسد، باید در پرتو هنجارهای حقوق مسئولیت بین‌المللی پاسخگو باشد.

نتیجه گیری

مروری بر مقاله پیش‌رو نشان می‌دهد که ایالات متحده پس از جنگ سرد و به‌ویژه با استفاده از فضای امنیتی پس از یازده سپتامبر، طرحی مداخله‌جویانه موسوم به خاورمیانه بزرگ را تدوین و

اجرای نموده است. این طرح که در اسناد امنیت ملی ایالات متحده مدون می‌شود، سه محور اصلی دارد: توسعه سیاسی که خط‌مشی ایالات متحده را در مورد نظام‌های سیاسی مخالف خود در منطقه خاورمیانه مشخص می‌کند و در صورت لزوم شامل اقدام نظامی نیز می‌شود؛ توسعه علمی - آموزشی که سیاست خارجی این دولت را در مورد خوانش ویژه‌ای از حقوق بشر و تعمیم آن به همه ملل دنبال می‌کند؛ و توسعه اقتصادی که آمال ایالات متحده را در مورد تسلط بر منابع انرژی منطقه محقق کرده و با توسل به اقتصاد بازار و خصوصی‌سازی در صدد کاهش نقش دولت‌های خاورمیانه در اقتصاد، به‌عنوان مهم‌ترین مانع پیش‌روی خود است.

طرح خاورمیانه بزرگ ایالات متحده علاوه بر آن‌که مستلزم مداخله در امور داخلی سایر دولت‌ها بوده و از این جهت مغایر حقوق بین‌الملل عام است، حسب مورد می‌تواند با تغییر نظام‌های سیاسی در سایر دول نیز همراه شده و ناقض معیارهای نظام بین‌المللی حقوق بشر و حقوق بشردوستانه باشد. به‌طور خاص، کلیات طرح خاورمیانه بزرگ از جهاتی مغایر با موازین بین‌المللی حقوق بشر است: اولاً، حق تعیین سرنوشت مردم خاورمیانه را به‌مثابه حقی بشری و مندرج در اسناد بین‌المللی رعایت نمی‌کند؛ ثانیاً، نسبی‌گرایی فرهنگی حقوق بشر را به‌عنوان مهم‌ترین مبنای نظری و هنجاری دولت‌های در حال توسعه، بر نتابیده و ارزش‌های بومی جوامع و ملت‌های منطقه خاورمیانه را واقعی نمی‌نهد؛ ثالثاً، با ابتناء بر اقتصاد بازار آزاد و نظام سرمایه‌داری، در صدد توسعه و تأمین منافع اقتصادی خود در پوشش حقوق بشر در این منطقه است و رابعاً، به شدت متأثر از امنیتی شدن حقوق بشر در فضای پس از یازده سپتامبر است.

همچنین مطابق موازین بین‌المللی حقوق بشر، تغییر نظام سیاسی دولت دیگر، چه به‌صورت قهری غیرنظامی و چه از نوع قهری نظامی منع شده است. زیرا: اولاً، توسل به مقدمات تغییر نظام - سیاسی از نوع قهری نظامی، چنانچه از مصادیق تجاوز باشد، مشروعیت ندارد؛ ثانیاً، استلزامات حقوق بین‌الملل بشردوستانه در دوران اشغال صراحت دارد که تغییر نظام حقوقی دولت اشغال‌شده مجاز نبوده و در نتیجه، تغییر نظام حقوقی و به‌طریق اولی تغییر نظام سیاسی در وضعیت‌های غیراشغال با ممنوعیت جدی‌تری مواجه است؛ ثالثاً، رویه قضایی بین‌المللی با قاعده آمره تلقی کردن حق تعیین سرنوشت، مجالی برای تغییر نظام سیاسی دولت دیگر باقی نگذاشته است؛ و رابعاً، چنانچه دولتی تغییر نظام سیاسی در دولت دیگر را که متضمن نقض حق تعیین سرنوشت به‌مثابه قاعده‌ای آمره و تعهدی همگانی است، به‌رسمیت شناسد، باید در پرتو هنجارهای حقوق مسئولیت

بین‌المللی پاسخگو باشد.

نهایتاً با عنایت به مطالب پیش‌گفته و در مقام پاسخ‌گویی به پرسش‌های اساسی مطرح‌شده در این مقاله، می‌توان اذعان داشت که تغییر نظام سیاسی حاکم و مستقر، حسب ضوابط نظام بین‌المللی حقوق بشر فاقد مشروعیت است؛ لذا طرح خاورمیانه بزرگ ایالات متحده، دستاویز موجهی جهت تغییر نظام سیاسی نیست. به این ترتیب، ضمن تأیید فرضیه مقاله، پیشنهاد می‌شود که دولت‌های ذی‌نفع در منطقه خاورمیانه، مسئولیت بین‌المللی ایالات متحده را بابت نقض قاعده امره حق تعیین سرنوشت و سایر تعهدات همگانی و عام‌الشمول، در مراجع صالح بین‌المللی مطالبه نمایند. همچنین سایر دولت‌ها نیز اولاً، در مقام رعایت تعهد همگانی به عدم شناسایی وضعیت ناشی از نقض، اقدامات نامشروع ایالات متحده در نتیجه طرح خاورمیانه بزرگ را به رسمیت نشناسند؛ و ثانیاً، در صورت عدم اراده یا عدم توان دول ذی‌نفع جهت مطالبه مسئولیت بین‌المللی، با استناد به همگانی بودن تعهدات حقوق بشری نقض شده از جانب ایالات متحده، مسئولیت بین‌المللی این دولت را مطالبه نمایند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

- امیرعبداللهیان، حسین (۱۳۹۰). ناکامی طرح خاورمیانه بزرگ و خیزش بیداری اسلامی در جهان عرب: مطالعه موردی بحرین، *مطالعات راهبردی*، شماره (۲) ۵۲، ۱۳۵-۱۵۸.
- آقایی، سیدداوود و براتی، رضا (۱۳۸۹). تأملی بر سیاست خارجی حقوق بشری آمریکا: با نگاهی به سیاست آمریکا در قبال ایران، *سیاست*، شماره (۱) ۴۰، ۶۴-۸۷.
- پیری، هادی مراد؛ جعفری فر، احسان و جلالی راد، محمداصادق (۱۴۰۱). تأثیر سیاست‌های خارجی آمریکا بر وضعیت حقوق بشر در خاورمیانه (۲۰۰۱-۲۰۲۳)، *مطالعات حقوق بشر اسلامی*، شماره (۳) ۱۱، ۹۷-۱۲۰.
- جلالی راد، محمدحسین؛ صلاحی، سهراب و مرادی، مریم (۱۴۰۰). تغییر نظام سیاسی در پرتو الزامات نسل اول حقوق بشر و مسئولیت‌حمایت، *مطالعات حقوق بشر اسلامی*، شماره (۴) ۱۰، ۸۱-۱۰۷.
- چهرآزاد، سعید (۱۳۹۹). بررسی فرایند سیاست‌گذاری حقوق بشری ایالات متحده آمریکا در خاورمیانه، *مطالعات حقوق بشر اسلامی*، شماره (۴) ۹، ۳۵-۵۰.
- حاجی یوسفی، امیرمحمد (۱۳۸۵). سیاست‌های آمریکا در خاورمیانه (مصاحبه با دکتردهشیری و دکترحاجی یوسفی)، *مطالعات منطقه‌ای جهان اسلام*، شماره (۲۵) ۷.
- دهبانی پور، رضا و میرعباسی، سیدباقر (۱۳۹۵). تغییر نظام سیاسی مصر (۲۰۱۱) در پرتو گفتمان جهانی شدن حقوق بشر، *مطالعات سیاسی جهان اسلام*، شماره (۱) ۵، ۵۳-۷۷.
- دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال (۱۳۸۳). طرح خاورمیانه بزرگ و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران، *مطالعات راهبردی*، شماره (۳) ۷، ۴۷۵-۵۰۰.
- رئسی، لیل و مریم درخشنده (۱۳۹۴). نقش و جایگاه حقوق بشر به عنوان قدرت نرم در سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا، *مطالعات روابط بین‌الملل*، شماره (۴) ۳۲، ۲۱۳-۲۴۵.
- سبحانی، محمدعلی (۱۳۸۵). ارزیابی سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا، *کتاب‌ماه علوم اجتماعی*، شماره-های ۱۰۶-۱۰۸ (مرداد، شهریور و مهر)، ۱۸-۲۰.
- سیمبر، رضا (۱۳۸۹). سیاست خارجی آمریکا و تحریم‌های جدید علیه جمهوری اسلامی ایران، *دانش سیاسی*، شماره (۲) ۶، ۱۰۷-۱۲۹.
- سیونگ یو، دال (۱۳۸۷). خاورمیانه: عرصه رویارویی گفتمان سلطه‌جویی و گفتمان سلطه‌ستیزی، *راهبرد*، شماره ۴۷، ۶۷-۸۹.

- علائی، حسین و زارعی، رضا (۱۴۰۱). بررسی تحریم‌های اقتصادی از منظر حقوق بین‌الملل: با تأکید بر اسناد حقوق بشری، *مطالعات حقوق بشر اسلامی*، شماره ۱۱(۳)، ۷۵-۹۶.
- فاست، لوئیس (۱۳۸۹). *روابط بین‌المللی خاورمیانه*، ترجمه زیر نظر احمد سلطانی نژاد، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، چاپ دوم.
- فروغی‌نیا، حسین، عنایت‌تبار، رشید و خدادادی، اشرف (۱۴۰۱). ماهیت تعهدات دولت‌ها در قبال حق توسعه اقتصادی با تأکید بر تحریم‌های هسته‌ای علیه جمهوری اسلامی ایران، *مطالعات حقوق بشر اسلامی*، شماره ۱۱(۳)، ۷۴-۷۵.
- فریزر، کمرون (۱۳۸۶). *سیاست خارجی ایالات متحده پس از جنگ سرد: سلطه جهانی یا کلاتر بی‌میل*، ترجمه آزاده قهقهایی، تهران، مرکز ملی مطالعات جهانی شدن.
- فلسفی، هدایت‌الله (۱۳۹۶). *سیر عقل در منظومه حقوق بین‌الملل*، تهران، نشر نو.
- قیاسوندی، فاطمه و ترکاشوند، جلال (۱۳۹۶). آمریکا، جنگ‌های نیابتی و امنیت خاورمیانه، *پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام*، شماره ۷(۴)، ۱۶۷-۲۰۵.
- مرکز پژوهش‌های مجلس (۱۳۸۶)، *بررسی ناکامی و تناقضات طرح خاورمیانه بزرگ*، قابل دسترسی در: www.rc.maglis.ir
- موحد، محمد علی (۱۳۹۲). *در هوای حق و عدالت*، تهران، کارنامه، چاپ چهارم.
- موسوی میرکلائی، سیدطه (۱۴۰۱). چالش‌های نظام بین‌المللی حقوق بشر، *اندیشه‌های حقوق-عمومی*، شماره ۲۱، ۱۷۹-۱۹۸.
- میرموسوی، سیدعلی (۱۴۰۰). *تعهد و مسئولیت‌های دولت در برابر حقوق بشر، حقوق بشر*، شماره ۳۱(۱)، ۲۵-۵۱.
- میلر، استفن (۱۳۸۷). *تجربه عراق و امنیت ملی آمریکا*، ترجمه پیروز ایزدی و دیگران، در: *افسانه احدی، ایران و آمریکا: تعامل در عرصه عراق*، تهران، پژوهشکده تحقیقات استراتژیک، ۱۰۷-۱۲۲.
- ناظم‌الرعايا، مهدی‌داریوش (۱۳۸۶). *پروژه خاورمیانه جدید: طرح‌هایی برای اصلاح اساس خاورمیانه*، ترجمه حسین سپهر، *مطالعات منطقه‌ای جهان اسلام*، شماره ۸(۳)، ۷۸-۹۲.
- واعظی، محمود (۱۳۹۰). *بحران‌های سیاسی و جنبش‌های اجتماعی در خاورمیانه: نظریه‌ها و روندها*، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- الهی، ناصر (۱۳۸۴). *جهان‌شمولی تحولی، مبانی نظری حقوق بشر*، قم، دانشگاه مفید.

- Donnelly, Jack (2007), "The relative universality of human rights", *Human Rights Quarterly*, Vol. 29(2), Pp.285-307.
- Engle Merry S. (2003), "Human rights law and the demonization of culture (and Anthropology along the way)", *Political and Legal Anthropology Review*, Vol. 26(1), Pp.55-77.
- Final Record of the Diplomatic Conference of Geneva of 1949(1949), Vol.II, Section A (Minutes of Plenary Meetings: Meetings of 21,22,25,28April, 10and15May1949).
- ICJ Reports(1970), Case Concerning "The Barcelona Traction Light and Power Company, Limited" (Belgium V. Spain), Proceedings on Merit, Feb.5.
- ICJ Reports(2004), Advisory Opinion on the "Legal Consequences of the Construction of a Wall in the Occrped Palestinian Territory", 9July.
- Ikenberry, G. John(2004), "Liberal Hegemony or Empir? American Power in the Age of Unipolarity", In: David Held and Mathias Koenig Archibugi, *American Power in the Twenty – First Century*, Cambridge: Polity, Pp.83-113.
- Kabasakal Arat Z. F. (2006), "Forging a global culture of human rights: Origins and prospects of the international bill of rights", *Human Rights Quarterly*, Vol. 28(2), Pp.416-437.
- Russell Mead, Walter (2002), *Special Providence*, New York, Routledge.
- Sadurski W. (2012), "It all depends: The universal and the contingent in human rights", *Philosophical Dimensions of Human Rights: Some Contemporary Views*, London New york: Springer Dordrecht heidelberg, Pp.125-156.
- Stanley A. Renshon (2010), *National Security in the Obama Administration; Reassessing the Bush Doctrine*, London, Routledge.
- Tony E. (2005), "International human rights law as power/knowledge", *Human Rights Quarterly*, Vol. 27(4), Pp.1046-1068.
- U.N. Doc. (1907), Hague Convention Respecting the Law and Customs of War on Land, Adopted at 18Oct.1907, Entered into Force at 26Jan.1910.
- U.N. Doc. (1945), Charter of the United Nations, Adopted at 26June1945, Entered into Force at 24Oct.1945.
- U.N. Doc. (1949), Geneva Convention Relative to the Protection of Civilian Persons in Time of War, Adopted at 12Aug.1949, Entered into Force at 21Oct.1950.

- U.N. Doc. (1966), International Covenant on Civil and Political Rights, Adopted at 16Dec.1966 by the U.N. General Assembly (Res. No.2200A), Entered into Force at 23March1976.
- U.N. Doc. (1984), Convention against Torture and other Cruel, Inhuman or Degrading Treatment or Punishment, Adopted at 10Dec.1984 by the U.N. General Assembly (Res. No.39/46), Entered into Force at 26June1987.
- U.N. Doc. (1993), Vienna Declaration and Program of Action, Adopted at 23 June 1993 by the World Conference on Human Rights, Vienna.
- U.N. Doc. (2001), Draft articles on Responsibility of States for Internationally Wrongful Acts, Adopted at 10Aug. by the International Law Commission at its fifty-third session, Submitted to the U.N. General Assembly (Rep. No.A/56/10).
- U.N. General Assembly (1956), Resolution No.2131(XX) concerning "Declaration on the Inadmissibility of Intervention in the Domestic Affairs of States and the Protection of their Independence and Sovereignty", 1408thPlenary Meeting(Twentieth Session), 21December.
- U.N. General Assembly (1970), Resolution No.2625(XXV) concerning "Declartion on Principles of International Law Concerning Friendly Relations and Cooperation among States in accordnce with the Charter of the United Nations", 1883thPlenary Meeting(Twenty Fifth Session), 24October.
- U.N. General Assembly (1974), Resolution No.3281(XXIX) concerning "Charter of Economic Rights and Duties of States", 2315thPlenary Meeting (Twenty Ninth Session), 12December.
- U.N. General Assembly (1974), Resolution No.3314(XXIX) concerning "Definition of Aggression", 2319thPlenary Meeting(Twenty Ninth Session), 14December.
- United States Executive Office of the President (August 2004), National Security Strategy of the United States, Available at: <http://www.fas.org>.
- United States Executive Office of the President (December 1999), National Security Strategy of the United States, Available at: <http://www.fas.org>.
- Vilgoen, F. (2011), "Contemporary Challenges to International Human Rights Law and the Role of Human Rights Education", *De Jure*, Vol. 44, Pp.207-2.